

## (كيف يكون الايمان مستقراً) ..

### چگونه ایمان مستقر و ثابت می گردد

طلبت من العبد الصالح (عليه السلام) يوماً نصيحة، فقلت: الإنسان على نفسه بصيرة، قليل الصبر، ويضيق صدري سريعاً، وكثرة الهموم، بماذا تنصح وكلامك بلسمي في مسيري.

روزی از عبد صالح (علیه السلام) نصیحتی خواستم. گفتم: انسان بر نفس خویش آگاه است؛ صبرم کم است، سینه‌ام زود تنگ می شود و غصه‌های فراوان دارم! مرا نصیحتی فرما که سخن شما مرهمی است بر زخم‌هایم.

فقال (عليه السلام): (الحمد لله رب العالمين أنكم لستم قليلين، ويشد بعضكم بعضاً، ويعين بعضكم بعضاً، وإن كان هناك تقصير من إخوانك فأسأل الله لك ولهم الإخلاص والتوفيق في العمل في سبيل الله. تذكر ما كان حال من سبقوكم من الأنبياء والأوصياء والقلة الذين نصرؤهم، لقد مهدوا لكم الطريق، كم مرة ومرة يكون جوابكم على الذين ظلموا أنفسهم بالتمثل بالأنبياء والأوصياء وأحوالهم، لقد مهدوا لكم الطريق وخففوا الكثير من عنائكم ولكن بعنائهم وبآلامهم).

فرمود: « الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. تعداد شما کم نیست. شما یکدیگر را یاری می کنید و به هم مدد می‌رسانید. اگر از برادران کوتاهی سر بزند، از خداوند برای شما و آنها اخلاص و توفیق کار در راه الهی را مسئلت می‌نمایم. حالات انبیاء و اوصیاء پیشین و نیز کمی تعداد کسانی که آنها را یاری رساندند را به یاد آور. آنها راه را برای شما آماده کردند. پاسخ چندین و چند باره‌ی شما به کسانی که به خویشتن ستم روا داشتند، مشابه انبیاء و اوصیاء و احوال ایشان بوده است. آنها مسیر را برای شما آماده کردند و به مقدار زیادی از زحمت‌های شما کاستند، البته با تحمل درد و رنج بسیار! ».

فقلت: سلام الله عليهم أجمعين، وفقنا الله للسير على هداهم وخدمة حجه على خلقه.

گفتم: سلام و درود خدا بر همه‌ی آنها باد! خداوند ما را در حرکت در مسیر هدایت آنها و خدمت به حجت‌هایش بر مردم، توفیق عنایت فرماید!

**فقال (عليه السلام): (ومتى كان الحجج يبحثون عن خدم).**

فرمود: «و حجت‌های الهی کی به دنبال خدمتکار بوده‌اند؟».

**فقلت: أعتذر مولاي، فصرت لا أعرف ماذا أقول بالدعاء فاعذرنى على كلامي معك والخطأ لا يفارقني.**

گفتم: مولای من عذر می‌خواهم. ندانستم در دعا چه گفتم. بابت سختم از شما عذرخواهی می‌کنم. خطا و اشتباه از من جدا نمی‌شود!

**فقال (عليه السلام): (المطلوب منكم أن تتخذوا القرار الصحيح والاختيار الصحيح بين "أنا ..... هو"، وعندما يكون الاختيار صحيحاً، وعندما ينجو الإنسان المؤمن من الأنا يحقق ما جاء لأجله الأنبياء والأوصياء (عليهم السلام)).**

سپس ایشان (علیه السلام) فرمود: «آنچه از شما خواسته شده این است که بین «من ..... او» تصمیم و انتخاب درستی در پیش بگیرید. هنگامی که انتخاب درست باشد و هنگامی که انسان مؤمن از منیت نجات یابد، آنچه انبیاء و اوصیاء (علیهم السلام) به خاطر آن آمده‌اند، محقق می‌شود».

**فقلت: وكيف يستقر ذلك في القلب، فهل من طريق؟**

گفتم: چگونه این موضوع در دل استقرار و ثبات می‌یابد. آیا راهی هست؟

**فقال (عليه السلام): (المعرفة).**

فرمود: «با معرفت و شناخت».

**فقلت: قد يعرف الانسان شيئاً، لكن سرعان ما ينساه، فيزول أثره فيقع في الخطأ من جديد.**

گفتم: گاه انسان چیزی را می‌داند اما به سرعت آن را فراموش می‌کند؛ لذا تاثیرگذاری‌اش از بین می‌رود و آدمی دوباره به اشتباه می‌افتد.

**فقال (عليه السلام): (المعرفة الحقيقية تكون هي حقيقة المخلوق، ولا تنسى ولا تزول، هي الإيمان المستقر).**

فرمود: «معرفت واقعی همان حقیقت مخلوق است که نه فراموش می‌شود و نه از بین می‌رود. این همان ایمان مستقر و باثبات است.»

**فقلت: وما هو السبيل إلى أن يجعل الإنسان من معرفته وإيمانه حقيقياً ومستقراً لا يزول .**

گفتم: آیا راهی هست که انسان، معرفت و ایمان خود را حقیقی، مستقر و زوال‌ناپذیر گرداند؟

**فقال (عليه السلام): (عندما يكون هو المعرفة، الذي يحترق بالنار ويصبح ناراً، أما إن كنت تقصد العمل الذي يؤدي لهذا:**

فرمود: «زمانی به دست می‌آید که او، خود، معرفت باشد؛ کسی که در آتش می‌سوزد و به آتش تبدیل می‌شود. ولی اگر منظور شما انجام دادن عملی است که به این نتیجه برساند:

**أولاً: أن يطبق كل ما يأمره الله به، وكل ما يرشده له، ويتخلق بكل خلق يرضاه الله، ويجتنب كل خلق يسخطه الله، ومن ثم لا يطلب جنة ولا تجنب نار ولا ولا، بل فقط أن يكون واقفاً في باب الله ويعمل بما يشاء، ومن ثم يعرف الآتي: أنه إن قال اشفني أعطني ارزقني افعل بي كذا فهو في كل هذه الأدعية يقول أنا.**

اولاً خودش را با تمام آنچه را که خدا به او فرمان داده و هر چه را که به آن رهنمون شده منطبق کند، به هر خلقی که خدا می‌پسندد آراسته گردد، از هر خلقی که مورد رضای خدا نیست دوری گزیند، سپس نه در طلب بهشت باشد نه در طلب دور شدن از آتش و نه هیچ چیز دیگر؛ بلکه فقط در درگاه الهی بایستد و به آنچه خواست حضرت حق است، عمل کند؛ سپس بداند که اگر بگوید: مرا شفا بده، به من عطا کن، مرا رزق برسان، با من چنین و چنان کن، در همه‌ی این دعاها می‌گوید «من»!

**فالمفروض أن يقتنع قناعة كاملة أنه يكفيه أن يقف في باب الله ويستعمله الله متفضلاً عليه، فلو أنه سبحانه استعمله منذ أن خلق الدنيا إلى قيام الساعة ومن ثم أدخله النار لكان محسناً معه، وكيف لا يكون محسناً من أوجدني من العدم، ومن ثم شرفني أن استعملني لأكون حجراً يرميه كيفما يشاء، وأي فضل أعظم من هذا، بل لو أدخلني النار خالداً بعد هذا لكان محسناً معي؛ لأنه في كل ما مضى محسن، وفيما يأتي محسن، استحق أكثر من النار؛ لأنني ناظر إلى نفسي.**

برای وی همین کافی است که در درگاه الهی بایستد و خدا با فضل و بخششی که بر او روا

می‌دارد، او را به کار گیرد. او باید به چنین وضعیتی، کاملاً قانع و خرسند باشد. اگر خداوند سبحان از زمانی که دنیا را آفرید تا هنگام فرا رسیدن روز قیامت او را به کار گیرد سپس او را وارد آتش کند، با او به احسان رفتار کرده است؛ و چگونه محسن نباشد و حال آن که او مرا از عدم به وجود آورد و سپس گرامی‌ام داشت به این که همچون سنگی مرا به کار گیرد تا هر طور که بخواهد آن را پرتاب کند و چه فضل و عنایتی بزرگ تر از این؟! حتی اگر خدا بعد از این مرا تا ابد در جهنم وارد کند باز هم با من به احسان رفتار کرده است؛ زیرا وی در هر چه که گذشته و در هر چه که می‌آید، محسن است. من بیش از آتش را سزاوارم؛ زیرا (پیوسته) به نفس خود نظر می‌افکنم.

**المفروض أن يبقى الإنسان دائماً واقفاً في باب الله يرجو أن يتفضل عليه ويستعمله، والمفروض أن لا يكون عمل الإنسان مع الله مقابل ثمن أو جزاء، أي المفروض أن لا يطلب ثمناً أو جزاء. وهل تعتبره إنساناً جيداً من يطلب ثمناً أو جزاء مقابل خدمة بسيطة يقدمها لإنسان كريم وفر له فيما مضى بيتاً ومالاً وعملاً وكل ما يحتاج في حياته دون مقابل، فكيف بالله سبحانه الذي إن استعملك شرفك، وكان عملك معه شرف لك وخير يصيبك، فكيف تطلب مقابلاً على ذلك؟!.**

انسان باید همواره بر درگاه خداوند بایستد و امید داشته باشد که خدا بر او عنایت کرده و به کارش گیرد. عمل انسان برای خدا، نباید در مقابل چشم‌داشت و گرفتن پاداش و اجرت باشد؛ یعنی وی نباید بها و اجرتی طلب کند. فرض کن انسان بخشنده و بامروتی برای فردی، خانه، ثروت، شغل و هر آنچه در زندگی به آن نیاز دارد را بدون هیچ چشم‌داشت و درخواست جبرانی فراهم کرده و اکنون آن فرد، خدمتی ساده برای این بزرگوار انجام داده است؛ اگر او از این بزرگ‌مرد، پاداش و اجرت مطالبه کند، آیا او را انسان نیکی به شمار می‌آوری؟! همین قضیه در مورد خدا چگونه خواهد بود؟! اگر خداوند سبحان شما را به کاری گمارد، به شما ارجمندی عطا فرموده و کار شما برای او، شرافتی برای خودتان بوده و خیری خواهد بود که به خودتان رسیده است؛ پس چگونه در مقابل آن خواستار پاداش و جبران از سوی خداوند سبحان هستی؟!».

\* \* \*